

دانش‌واژه‌ها از ابزارهای مهم در ساخت سیاسی جامعه هستند و فرهنگ را از سکوت و عزلت بیرون می‌آورند و آن را قابل شنیدن و دیدن می‌کنند. اگر استوار و فخیم بنا شوند، جامعه‌ای پایدار و مستحکم را خواهند آفرید و اگر تبار و سست شوند، سامانه‌های سیاسی را متأثر خواهند کرد و امورات جامعه رو به نابه‌سامانی خواهد رفت؛ از این رو یکی از محورهای نوزایی اجتماعی، در جوامعی که سودای تحول‌های بنیادین را در سر دارند، بازبینی و تحول در مفاهیم برساننده آن جامعه است. سخن هومبولت را باید جدی گرفت که گفته است: «فهم، از سرشت ذاتی زبان آدمی سرچشمه می‌گیرد و خود فهم، قابلیت درونی و ذاتی است، نه بیرونی» (شرت، ۱۳۸۷، ص ۱۰۰). اگر درون انسان به وسعتی دست پیدا کند که جهان موجود پاسخ‌گویی آن نباشد، باید به توسیع معانی اندیشید و مرز آن‌ها را گسترش داد. جهان جدید با معنای جدید ساخته خواهد شد و معنای جدید، تیشه تحول را بر جان دانش‌واژه‌های موجود خواهد زد و پیکر آن‌ها را به صورت بدیع‌تری خواهد تراشید. ما تا معانی را عوض نکنیم، جهانمان عوض نخواهد شد؛ معانی جدید، دانش‌واژه‌های جدیدی را می‌طلبند که از دل تحول و تطور واژگان کهن سربرمی‌آورند. چنین تأملاتی ما را به پرسش‌هایی دعوت می‌کند: با وجود دلالت‌های نو با کهنگی واژگان چه باید کرد؟ چگونه باید از حجاب معاصرت این کلمات و قفس تنگ دانش‌واژه‌های موجود عبور کرد؟ تحول در معنا چگونه اتفاق می‌افتد؟ تحول در معنا چگونه از زمینه‌های جدید تغذیه می‌کند تا مدلول نویی را بیافریند؟ با دلالت‌های متنوع واژگان در جهان‌های معنایی مختلف چگونه باید تعامل کرد؟

اگر انقلاب اسلامی را یک انقلاب اجتماعی تمام‌عیار بدانیم، پرسش‌های فوق را باید جدی بگیریم و تولید نظریه برای جامعه‌پردازی جدید را از کنه معانی محفوفی آغاز کنیم که در دل واژگان پنهان شده‌اند و در سیمای ساختارهای اجتماعی اثر خود را آشکار کرده‌اند. «عدالت» و «جمهوریت» نمونه‌هایی از صدها دانش‌واژه بنیادینی هستند که سخن نوی انقلاب اسلامی باید در قامت آن‌ها پوشیده شود. بدون تحول در مدلول این دانش‌واژه‌ها، معنای عصر جدید انقلاب اسلامی نیز الکن و غریب خواهد ماند و به پیام‌های معدود میدانی محدود خواهد شد. به راستی «عدالت»ی که ما امروزه از آن سخن می‌گوییم و آن را استوانه «تمدن نوین اسلامی» می‌دانیم، با «عدالت»ی که در تمدن خلافت و سلطنت اسلامی تجربه کرده‌ایم، چه تفاوتی دارد؟ آیا بار مسئولیت‌های اجتماعی و تمدنی را می‌توان روی شانه‌های معنای سنتی عدالتی نهاد که در جهان پیشامدرن طرح شده و نضج یافته است؟! آیا وجوه جدیدی که امروزه از معنای عدالت سراغ داریم